

حقوق شهروندی از چشم انداز نظریه شهروندی جهانی و قوانین و مقررات ایران

مصطفی السان

استادیار دانشگاه تربیت معلم آذربایجان

چکیده

تحلیل‌های گوناگونی از مفهوم شهروندی در گرایش‌های مختلف علوم انسانی ارائه شده است. به طور کلی، می‌توان شهروندی را در یک مفهوم به «حق نوین تمامی انسان‌ها برای زیستن و داشتن حقوق بنیادین» معنی کرد. با پذیرش این موضوع که حقوق شهروندی به همگان تعلق دارد و از این حیث نمی‌توان میان افراد تفاوت قائل شد؛ دو نتیجه مهم در روابط داخلی و بین‌المللی پدیدار می‌شود: نخست اینکه، شهروندی نماد هویت ملی همه اشخاصی به‌شمار می‌آید که در آن کشور ساکن هستند؛ دوم اینکه، با کمی دقت می‌توان دریافت که در برخورداری از حقوق بنیادین و مطالبه آن برای تمامی انسان‌ها در یک کشور، تفاوتی میان اتباع و دیگر افراد وجود ندارد. هر چند هر دو فرض به نوعی با چالش روبه‌رو هستند، در این مقاله مبانی نظری و آثار حقوقی و اجتماعی آنها بررسی خواهد شد.

واژگان کلیدی: حقوق شهروندی؛ نظریه‌های اجتماعی؛ حقوق بنیادین؛ هویت؛ شهروندی جهانی

مقدمه

حقوق شهروندی در آن مفهوم که بر ابتدایی‌ترین و اساسی‌ترین حقوق تمامی افراد بشر دلالت دارد؛ به هیچ وجه، محدوده‌ای به نام شهر و روستا ندارد و نام‌گذاری آن به این عنوان تنها ناشی از مسامحه و ترجمه از واژه انگلیسی (Citizenship Rights) می‌باشد. حقوق به مفهوم شهروندی هر چند در پاره‌ای از اقسام «فطری» بوده و از ابتدای تاریخ انسانیت همزاد بشر بوده است، اما در اکثر موارد، نتیجه تلاش‌های انسان‌های حق‌خواهی می‌باشد که سال‌ها و بلکه قرن‌ها برای دستیابی به آن جان‌فشانی کرده‌اند.

حقوق شهروندی را باید نماد «هویت جمعی» نامید، زیرا بیش از آنکه به محدوده خاصی از جهان وابسته باشد، تبلوری از اعلامیه تاریخی «حقوق بشر» به‌عنوان نخستین منبع معتبر بنیادی‌ترین حقوق قابل

تصور برای افراد بشر است. از سوی دیگر، این حقوق برای تمامی انسان‌ها و بدون هیچ‌گونه تبعیض وجود دارند؛ اگرچه بررسی‌ها نشان می‌دهد که باید محدوده مشخصی برای حقوق شهروندی قائل شد.

در این مقاله مفهوم، مبانی، پیشینه، اهداف و کارکردهای حقوق شهروندی را با توجه به اسناد، اعلامیه‌ها و کنوانسیون‌های بین‌المللی موجود و به‌ویژه با تکیه بر قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی^۱ مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته و این نکات تبیین خواهد شد. حقوق شهروندی ساگر به مفهوم عام و جهانی آن مورد توجه قرار گیرد - می‌تواند به عنوان نماد هویت جمعی و وحدت ملت‌ها به شمار آید؛ جدایی‌ناپذیر بودن این حقوق از دارندگان آن (انسان‌ها) و لزوم شفافیت ابعاد آن و اینکه حقوق شهروندی، با تغییر و پیشرفت جوامع و فرهنگ‌ها، در حال تحول و توسعه است و اسناد قانونی موجود برای الزامی کردن این حقوق نیز به مرور زمان تکمیل و تثبیت گردیده است؛ به‌گونه‌ای که به جرئت می‌توان گفت حقوق شهروندی به بخش «خلل‌ناپذیر» حقوق انسان‌ها تبدیل شده‌اند.

وقتی در آرای متفکران فلسفه، اخلاق و حقوق در طول دوران‌های متمادی نظر می‌افکنیم، به راحتی می‌توان تمایل به عقایدی را مشاهده کرد که در آن حقوق بشر و حقوق شهروندی به سوی نوعی وحدت جهانی پیش می‌رود. این همگرایی را نمی‌توان در همه موارد ناخواسته دانست، بلکه باید آن‌را ناشی از فطرت انسانی متفکران و اعضای جامعه بزرگ بشری دانست که همه را به یک طرف سوق داده است. البته نباید فراموش کرد که بعضی افراد در نگاه خود به فرد و جامعه - حسب مورد در فردگرایی یا اجتماعی شدن - افراط کرده‌اند. در مورد این افراد که گاه اقتصاد و تجارت آزاد و گاه اشتراک اموال را مبنا قرار داده‌اند، باید گفت که اگر چه بعدها اشتباه یا افراطی بودن پاره‌ای از دیدگاه‌ها اثبات گردید، اما واقعیت این است که هر تئوری در زمینه شهروندی و نحوه زندگی اجتماعی را باید با توجه به شرایط زمان تحلیل کرد. اگر ایده سوسیالیسم در اروپای شرقی ظهور نمی‌کرد، هیچ وقت سرمایه‌داری به سوی تأمین اجتماعی همگانی به عنوان راهی برای جلوگیری از نفوذ مارکسیسم پیش نمی‌رفت. این ایده‌ها اگرچه در وهله اول فاقد ارتباط با حقوق شهروندی به مفهوم هویت جمعی و عدم تبعیض میان افراد بشر به نظر می‌آیند؛ با این حال، به راحتی می‌توان با مطالعه در سیر و روش تئوری‌ها به آثار ارزشمند آنها دست یافت و اساساً هدف از این مقاله تحلیل و بررسی ایده‌هایی است که به هر دلیل منجر به گرایش به حقوق شهروندی به مفهوم همگرایی جهانی در عین هویت‌بخشی ملی شده‌اند.

مطالب مربوط به حقوق شهروندی از چشم‌انداز نظریه شهروندی جهانی و قوانین و مقررات ایران در سه گفتار جداگانه به شرح زیر مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱. پیشینه و سیر تحول حقوق شهروندی؛

۲. تئوری شهروندی جهانی؛

۳. تحلیل قوانین داخلی و مقررات بین‌المللی درباره حقوق شهروندی.

۱. پیشینه و سیر تحول حقوق شهروندی

۱-۱. پیدایش مفهوم شهروندی

بدون توجه به بررسی تاریخی دیدگاه‌های موجود درباره «شهروندی»، باید گفت که شهروندی در مفهوم کنونی آن که واجد حقوق و در مفهوم پیشرفته دارای تکالیفی- باشد، ساخته دیدگاه‌هایی است که بعد از انقلاب صنعتی و به دلیل ضرورت‌های آن دوران تقویت گردید. پیش از آن نیز در نظر فیلسوفان یونان، از جمله هراکلیوس ایده جهان‌میهنی (Cosmopolitan) مطرح شده بود. در یک سیر کوتاه باید اذعان داشت، حقوقی که به طور نظری در قرن‌های هفدهم و هجدهم تحلیل شده بود، در اوایل قرن نوزدهم و با برتری انقلاب صنعتی از لحاظ سیاسی تثبیت گردید و در اواخر آن قرن استقرار یافت. این تحول شامل حقوق منفی، آزادی اقتصادی، مشارکت، فعالیت و حقوق مثبت برای گرفتن انواع مجوزها می‌گردید (Dean, 1996: 13). در دوره‌های مختلف این تحول و تطور، تشویش ذهنی اندیشمندان را می‌توان این‌گونه بیان کرد: از یک سو، زمانی بحث از داشتن کمترین حقوق و برحق دانستن مردم در مقابل حاکمانی که به هیچ حقی جز حکومت الهی خویش اعتنایی نداشتند، همچون تلاش برای گرفتن شکار از کرکس بود؛ از سوی دیگر، در نتیجه تلاش‌هایی که برای تثبیت کمترین حقوق برای «رعیت» و اطلاق عنوان «شهروند» به ایشان - که با در نظر گرفتن وضعیت خاص جوامع صورت گرفت- ایده‌هایی افراطی ظهور یافت که در برخی از جنبه‌ها معقول نمی‌نمود.

آدام اسمیت با تفکر اقتصادی خود، راه حل عملی ارائه داد و وجود بازار آزاد همراه با سپردن امور مهمی چون: قوای عمومی، عدالت، خزانه‌داری و دفاع را به دولت می‌پذیرفت. او قوای عمومی را به دسته‌ای منظم از نیروهای پاسدار قانون معنی نمی‌کرد، بلکه به طور کلی افرادی می‌دانست که رفتار خوب را ترویج می‌دهند (Dean, 1991: 55-56). حال آنکه در تحلیل هِگِل، قوای عمومی در یک کشور آزاد، رفاه فقرا و تأمین بهداشت عمومی را به همراه آموزش و امور عمومی به عهده داشت. اگرچه این ایده، او را از نظر برخی

(Dean, 1996: 10) با مارکسیسم همفکر می‌سازد، اما نباید اهمیت تأمین اجتماعی به عنوان یکی از ضروریات زندگی را در عصر پیچیدگی جوامع و فاصله طبقاتی کارگر و کارفرما انکار کرد.

۱-۲. مفهوم حقوق و اجتماع

در بررسی تئوری‌های ارائه شده، همواره باید جایگاه دو مقوله مهم را که به طور مستقیم با شهروندی در ارتباط می‌باشند، برجسته نمود: از طرفی مقوله مورد جدال، مفهوم دقیق «حقوق» بود که هر کس به نفع مکتب خود آن‌را معنی می‌کرد؛ از سوی دیگر، مفهوم «جامعه» و جایگاه شهروند در ابهام قرار داشت و باید روشن می‌گردید.

قبل از تحول در مفهوم حقوق، در نظر اربابان، حقوقی جز آنچه که در اصل و به طور سنتی شناسایی شده بود، وجود نداشت و فرض بر این بود که خدا آنها را تشریح کرده و این تشریح در غایت اقتدار و البته با محدودیت همراه بوده است. این طرز تلقی از حقوق دو ایراد عمده داشت: نخست اینکه، نسبت دادن حق به عوامل غیر انسانی، تحول مفهوم و گستره آن‌را دشوار و در اکثر موارد غیرممکن - می‌ساخت و در عمل آن‌را به دست حاکمان بدل کرده بود؛ ایراد دوم این بود که هر امتیازی که توسط حاکم به مردم اعطا می‌شد، اتفاقی و نامستمر بود و در واقع به «وضعیت مزاجی» فرمانروا بستگی داشت و به همین دلیل از جامعه‌ای به جامعه دیگر متفاوت بود. بنابراین، بعدها ایده حقوق خدادادی و طبیعی به حقوقی که ساخته بشر بود، تغییر یافت. در این تحول نمی‌توان تأثیر افکار ژان ژاک روسو را نادیده گرفت که معتقد بود: «تا هنگامی که بر پایه قوانینی که خودمان وضع می‌کنیم، زندگی نکنیم، انسان بودن ما نفی شده و "بندگانی" بیش نیستیم» (آدامز، ۱۳۸۳: ۱۳۶).

البته این تغییر نگرش، به عنوان راهی برای مقاومت در مقابل حاکمان آن زمان انجام گرفت و آن‌را نباید به مفهوم نفی کامل حقوق فطری و طبیعی انسان‌ها تعبیر کرد. برای حقوق به مفهوم کلی آن، هگل تعریف مشخصی ارائه می‌دهد. از نظر او، حقوق اعطا نمی‌شوند و ماهیت فطری ندارند؛ بلکه «حقوق، داشته‌ها و واقعیت‌های ضروری هستند که آزادی فرد متضمن آنهاست؛ یعنی جزء دارایی به شمار می‌آیند» (Dean, 1984: 10). به عبارت دیگر منشأ حقوق، مالکیت است. حقوق و برابری در نظر قانون، جهانی هستند و در شکل تشریفاتی و مرسوم، آن طوری که جامعه سرمایه‌داری مدنظر دارد، نمی‌باشند؛ لذا حتی افرادی که ملکی ندارند، می‌توانند «توان کار خود» را بفروشند. در برخی از

نظریه‌های مدرن نیز می‌توان رسوخ این نظریه را دید که حقوق اجتماعی مشابه با حقوق مالکانه هستند. این طرز تلقی از حقوق، حداقل در اعلامیه جهانی حقوق بشر (۱۹۴۸) مورد پذیرش قرار نگرفت. برخی از حقوق ذاتی هستند و نقض بی‌چون و چرای آنها در دورانی از تاریخ زندگی بشر به هیچ‌وجه دلیل بر انکار آنها نیست؛ به عنوان مثال: آزادی جان و تن که در مواد ۱، ۳ و ۴ اعلامیه ۱۹۴۸ مورد حمایت قرار گرفته است، ساخته حقوق یا تئوری‌های مدرن نیست و باید معتقد گردید که متفکران و مقررات موجود تنها بر واقعیت موجود تأکید کرده و بر آن صحنه گذاشته‌اند. به لحاظ تاریخی، شناسایی حقوق اجتماعی از قبیل: تأمین اجتماعی، مسکن و مستمری بعد از جنگ جهانی دوم آغاز شده است و دستیابی به این حقوق را باید پیروزی بی‌همتایی دانست که فقط در قرن بیستم به حکومت‌ها تحمیل گردید. بعد از به رسمیت شناختن حقوق، اکنون بحث بر سر این بود که محدوده و قلمرو این حق‌ها تا به کجاست؟ عده‌ای همچون مارشال (۱۹۶۳) و (۱۹۹۲) حقوق مدنی، سیاسی و اجتماعی را از ضروریات شهروندی کامل می‌دانستند. از نظر آنها، حقوق ممکن است در تعارض با مکاتب اقتصادی قرار گیرند؛ بنابراین باید راه حل میانه‌ای در پیش گرفت و شهروند را به خاطر این تعارض رها نکرد.

در تعریف «اجتماع» به عنوان تنها جایگاهی که می‌توان ساختار منسجم و معتدلی از مشارکت را یافت، اتفاق نظر وجود ندارد. این مفهوم از آن رو دارای اهمیت است که اساساً شهروندی در قالب اجتماع محقق می‌گردد و خارج از آن فقط «فرد» را می‌توان تصور نمود. از نظر جان راولز، مشارکت تنها در یک ساختار اجتماعی قابل تصور است و این مشارکت مستلزم همکاری و وجود امتیاز برای هر یک از افراد در اجتماع است (Rawls, 1993: 15-16). البته باید گفت که «کارکرد» شهروندان در زندگی اجتماعی، از حیث هویت‌بخشی به شهروند، چندان مورد توجه نیست. حقوق شهروندی در آن مفهوم که حقوق افراد بشر را منعکس می‌سازد، بر شأن و هویت هر شخص بدون توجه به کارکرد او در ساختار اجتماعی دلالت دارد.

۱-۳. تفاوت در کارکرد و شهروندی

تفاوت کارکردهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی شهروندان ممکن است منجر به تقویت این تصور شود که تفاوت کارکردها- بدین مفهوم که افراد دارای نقش‌های اجتماعی مختلفی هستند که گاه برخی از ایشان را در موقعیت برتری نسبت به دیگران قرار می‌دهد- به طور مطلق تبعیض به

شمار می‌آید. حال آنکه این تفاوت، لازمه شهروندی در مفهوم عام آن است و وجود آن با دو شرط مهم همواره مورد نیاز و اجتناب‌ناپذیر خواهد بود: نخست اینکه، تفاوت در کارکرد، منجر به «تبعیض» نگردد و افراد دارای این حق باشند که کارکرد خویش را تغییر دهند و به عنوان مثال متناسب با لیاقت خویش پیشرفت و ترقی کنند؛ مسئله مهم دیگر این است که هیچ کس در جامعه نباید فاقد کارکرد باشد. ایده دوم به صراحت ابراز نشده است، اما می‌توان آن را از آنچه که در مورد حق انتخاب شغل، محل زندگی و ... در اسناد بین‌المللی آمده است، استنباط کرد. بنابراین نباید بدون تفکر لازم به مدعیانی پیوست که اجتماع را نتیجه قرارداد اجتماعی و بودن افراد را در آن، آزادانه توصیف کرده‌اند.^۲ زیرا با اینکه افراد در ساختار اجتماعی تا حدود زیادی آزاد می‌باشند، اما داشتن کارکرد اجتماعی از ویژگی‌های بارز آنهاست. البته باید افراد «محجور» را از این عموم خارج کرد، زیرا بر فرض که اجتماعی شدن، آزادانه باشد، آنها افراد مختاری از این قرارداد به شمار نمی‌آیند.

ضرورت وجود کارکرد از یک سو و داشتن کارکردهای متفاوت از سوی دیگر، نتیجه‌ای جدید به دست می‌دهد: شهروندان اگرچه در حقوق بنیادین بشر و شهروندی با هم مساوی هستند، اما داشتن کارکردهای متفاوت امکان دارد که آنها را در موقعیت متمایزی نسبت به همدیگر قرار دهد. لذا، اینکه جان لاک افراد را ذاتاً آزاد، برابر و مستقل می‌داند (Locke, 1965: 374). بعد «برابری»، تنها در حقوق اجتماعی صدق می‌کند و نمی‌توان از «افراد» انتظار داشت که خود را در موقعیت فردی برابر با دیگران قرار دهند. در واقع پیشرفت، حق افراد است و منع آن با آزادی افراد در تعارض خواهد بود. روسو نیز در بیان مفهوم جمهوری مطلوب، اعتقاد تقریباً مشابهی داشت. از نظر او «هیچ شهروندی نباید آنقدر پولدار شود که بتواند دیگران را بخرد و نه آنقدر فقیر که خودش را بفروشد» (Rousseau, 1994: 11/87)؛^۳ پس حقوق خصوصی افراد را نمی‌توان در وضعیت برابر با هم محسوب داشت و از این حیث امکان دارد که افراد - البته مشروط به تساوی در امکانات - متمایز باشند. از طریق تفکیک میان حقوق بنیادین و حقوق خصوصی به بهترین وجه می‌توان میان نظریات ارائه شده در خصوص مفهوم شهروندی تعادل ایجاد کرد و اختلافات نظری موجود را حل نمود.

۱-۴. تحلیل رابطه شهروند و دولت

در تحلیل این رابطه نظریات متفاوتی ارائه شده است. آنچه که طرفداران بیشتری یافته و عامل تحولات عمده‌ای در مفهوم و محتوای شهروندی به شمار می‌آید، رابطه قراردادی مردم در

ساختار اجتماعی و سپردن زمام امور به منتخبان خویش است. این تحلیل، اگرچه در زمان ارائه آن و حتی سال‌ها بعد دارای اهمیت و ارزشمند بوده است، اما بی‌توجهی یا کم‌توجهی به تأثیر ایدئولوژی و ارزش‌ها در آن مورد انتقاد قرار گرفته است. به همین خاطر، امروزه در باب حقوق شهروندی، تقریباً در تمام دنیا این مسئله پذیرفته شده که رابطه شهروندان با همدیگر و با زمامداران در تمام جنبه‌ها، لزوماً بر مبنای قرارداد اجتماعی و تعهدات قانونی که ایشان بر مبنای این قرارداد سپرده‌اند، تحلیل نمی‌شود. باید عنصر «ارزش» را نیز به واقعیت‌های اجتماعی موجود افزود. در سال‌های اخیر این دیدگاه تقویت شده است که «ما نیازمند ارزش‌هایی هستیم که با آنها زندگی می‌کنیم و نیز نیازمند باورهای متافیزیکی - اخلاقی هستیم که این ارزش‌ها را تولید کند و به آنها معنی و محتوا بخشد» (آدامز (بخش دوم)، ۱۳۸۳: ۱۴۴). بنابراین نمی‌توان رابطه افراد را همواره بر مبنای «تئوری» تحلیل کرد؛ زیرا زمانی روابط بین شهروندان بدون هیچ نظریه‌ای برقرار بود. هیچ دیدگاهی نباید دستاویزی برای چشم‌پوشی از باورهای درست باشد. در سطح بین‌المللی نیز، گاه روابط افراد را در ضمن مقررات، تنها بر مبنای ارزش‌ها می‌توان توجیه کرد. به عنوان مثال: برای برخورد توأم با «روح برادری» با همدیگر که در ماده ۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر، افراد به آن امر شده‌اند، مبنایی جز وجود، بقا و استمرار ارزش‌ها در روابط شهروندان نمی‌توان تصور نمود.

۲. نظریه شهروندی جهانی

۲-۱. مفهوم و چارچوب نظری شهروندی جهانی

اگر شهروندان در حقوق بنیادین برابر باشند و در این مورد تمایزی بین آنها نباشد؛ می‌توان به نتیجه‌ای که منطق این برابری حکم می‌کند، رسید: نظریه شهروندی جهانی بر این امر تأکید دارد که می‌توان برای افراد به عنوان شهروندان جهانی حقوق و تعهداتی در سطح بین‌المللی به رسمیت شناخت. این ایده، اگرچه به طور پراکنده در نظریه‌های ابراز شده توسط اندیشمندان عنوان شده بود، اما باید آن‌را به نام دیوید میلر «David Miller» نامگذاری کرد. او در یکی از آخرین مقالات خود با نام «شهروندی تعهدزا»^۴ امکان تحقق شهروندی توأم با تکلیف را در سطح جهانی مورد بررسی قرار داده است؛ یک نوع از شهروندی که مستلزم به رسمیت شناختن تعهدات اخلاقی در خارج از حدود ملی می‌باشد. او همواره از قائل شدن صبغه «حقوقی» برای روابط شهروندان جهانی

واهمه دارد و البته باید این وضعیت را با لحاظ سستی ضمانت اجرا در عرصه بین‌الملل توجیه کرد. در مقایسه شهروندی جهانی با نظریه جهان‌میهنی به عنوان شکلی از شهروندی که از طریق مشارکت در مؤسسات فراملی محقق می‌گردد؛ میلر مراتب تشکیک خود را درباره مفهوم جهان‌میهنی ابراز می‌دارد (Miller (A), 2000: 81-96). از نظر او شهروندی ریشه در ساختار داخلی دارد و تنها هویت ملی و تعلق به وطن مشخص است که می‌تواند احساس وظیفه را در اشخاص برانگیزد.

بنابراین امکان دارد که در وهله اول ادعای شهروندی جهانی با ایراد روبه‌رو شود. زیرا همان‌گونه که روسو اعتقاد داشت: «هر میهن پرستی، از بیگانه متنفر است. آنها (با این نفرت) تنها مردانگی خود را به نمایش می‌گذارند و از این باب نمی‌توان ایشان را مؤاخذه کرد». در پاسخ به ایده مذکور باید گفت که ما در عصر روسو زندگی نمی‌کنیم و امروزه هیچ‌کس تعدیل فرهنگ‌ها و دیدگاه‌ها را در عرصه بین‌المللی انکار نمی‌کند. واقعیت این است که تجربه تلخ جنگ‌های جهانی همراه همیشگی انسان‌های دوران پیش است. بر همین اساس و با توجه به مقرراتی که در سطح بین‌المللی برای تنظیم روابط دولت‌ها و تبیین حقوق مردمان مورد پذیرش همگان قرار گرفته است، باید معتقد گردید که امروزه ایده‌هایی درون جوامع موج می‌زند که همگرایی و رسیدن به یگانگی در باورهای بنیادین را به وضوح می‌توان در ساختار آنها مشاهده کرد.

به عنوان نقطه شروع، شهروندی جهانی از احترام به حقوق افراد در داخل کشورها پی‌ریزی می‌شود. بنابراین مشارکت فعال در مسائل سیاسی اجتماع را نباید تنها به عنوان اعمال جزئی از سهم موجود در امور سیاسی (حق) به شمار آورد؛ بلکه آن‌را باید نقطه آغاز مشارکت در زندگی اجتماعی و تصمیم‌گیری‌های جمعی محسوب داشت. وقتی افراد به ساختار اجتماعی خویش احساس تعلق و هویت کنند، می‌توان انتظار داشت که هویت دیگران را درک کرده و به آن احترام بگذارند. داشتن حقوق سیاسی و اعمال درست این حقوق در سطح داخلی، زمینه این امر را فراهم می‌سازد که افراد؛ اولاً، برای شهروندان سایر کشورها نیز این حقوق را قائل شوند و در صورت عدم اعطای آن از سوی زمامداران، به رویه آنها اعتراض کنند؛ ثانیاً، با اعطای حقوق مذکور و پس از آن رسیدن به حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، افراد به جامعه بین‌المللی نیز احساس تعلق می‌کنند و در صدد اعمال حقوق و انجام تکالیف خود در این عرصه برمی‌آیند.

از نظر میلر برای شهروند بودن، «انگیزش» و «مسئولیت» دو رکن ضروری می‌باشد. هر شخص باید دارای انگیزش کافی برای انجام وظایفی باشد که از حیث سیاسی یا امور وابسته بر

عهده اوست. حتی اگر انجام وظایف مستلزم هزینه‌هایی باشد، شخص باید آنها را نیز بپردازد (Miller (A), 2000: 83-84). صرف مشارکت شهروندان در تصمیم‌گیری‌های درست کافی نیست و آنها باید رفتار متعارف را نیز تبلیغ نمایند (White, 2003: 253).

نمی‌توان انکار کرد که میلر، آنجا که شهروند را مسئول می‌داند، ایده خود را از راولز گرفته است (Rawls, 1983: 41) و اعتقادات راولز نیز خود ریشه در عقاید کانت دارد (کانت، ۱۳۸۰: ۱۷۰). مسئله مهم آن است که اگر اهمیت آینده سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در سطح ملی، شهروندان را به مشارکت در این دسته از مسائل برمی‌انگیزد، نبود این انگیزش در ایده شهروندی جهانی را چگونه می‌توان جبران کرد؟ مهمتر از همه اینکه آیا می‌توان در خارج از مرزها به افراد مسئولیت تحمیل کرد، حال آنکه الزام دولت‌ها به عنوان تابعان حقوق بین‌الملل در ابهام قرار دارد؟

میلر تحلیل دقیقی در این مورد ارائه نمی‌دهد. از نظر او شهروند مسئول، «معیار ارزش» به شمار می‌آید. لذا اگر هر یک از شهروندان اطمینان داشته باشند که دیگران نیز مسئول هستند، این تفکر نهادینه خواهد شد. او در این تحلیل از حیطة مرزها فراتر نمی‌رود و همواره نگران آن است که افراط در مفهوم انگیزش و مسئولیت سبب شوند تا شهروندان جمهوری‌خواه در مقابل لیبرال‌ها قرار گیرند و در استفاده از حقوق خویش تعدی نمایند (White, 2003: 253).

۲-۲. مبانی و اصول نظریه شهروندی جهانی

برای توجیه و نهادینه کردن نظریه شهروندی جهانی، از یک سو نیاز به مبنا و معیاری برای ایجاد مسئولیت و حق برای شهروندان در سطح فراملی وجود دارد و از سوی دیگر، این تحلیل را به سختی می‌توان بر ارزش‌ها مبتنی کرد. زیرا در آن صورت در مقابل ادعای افرادی که خود را در ظاهر مقید به چیزی نمی‌دانند، فاقد کارآیی خواهد بود. با اینکه وجود مؤسسات و سازمان‌های سیاسی در سطح بین‌المللی (اعم از تقنینی، قضایی و اجرایی) و نیز فعالیت نهادهای غیر دولتی غیر انتفاعی را در این عرصه می‌توان در راستای رسیدن به شهروندی توأم با مسئولیت - در ماورای مرزها - به عنوان نقطه امید نگریست؛ اما حقیقت این است که نمی‌توان هیچ مقوله‌ای را بدون تحلیل علمی و «عقل‌پسند» به جوامع پیشرفته امروزی تحمیل کرد. زیرا گذشته از این که صرف ایجاد نهادها را نمی‌توان با انگیزه گرایش به سوی شهروندی جهانی توجیه نمود؛ حتی در فرض تحول به سوی یک نظام سیاسی در سطح بین‌المللی، نمی‌توان به اندازه آنچه در داخل کشورها رواج یافته به آن اعتماد کرد.

بدیهی است آنجا که تعیین تکلیف برای دولتی، از سوی دولت دیگر (که در واقع اعمال فشار غیر مشروع به شمار می‌آید)، علاوه بر دخالت در تعیین یا تغییر سرنوشت سیاسی یک کشور، مستلزم آسیب به شهروندان باشد، باید به شهروندان جهانی اجازه داد که علیه این روند «اعتراض» و «منع» آن را درخواست کنند. نبود ضمانت‌اجرا به عنوان مشکل همیشگی در معادلات بین‌المللی، به شهروندان جهانی حقی بیش از این نمی‌دهد و تصمیم‌گیری در این مورد را در اختیار سازمان‌های بین‌المللی می‌گذارد. بنابراین اشکال دیگری را نیز باید به ایده شهروندی جهانی افزود و آن ناملموس بودن آثار و فقدان ضمانت‌اجرا برای ایده مذکور است. به علاوه، امکان دارد که این تردید مطرح شود که با وجود مفاهیم «حقوق بشر» چه نیازی به پرداختن به ایده‌ای وجود دارد که عملی کردن آن غیرممکن بوده و آثاری منفی همچون دخالت در حاکمیت دولت‌ها دارد. همچنین در مطالعات سیاسی، جایگاهی برای این نظریه تعریف نشده است.

میلر این ایرادها را نه پیش‌بینی کرده و نه به آنها پاسخ گفته است. با این وجود باید گفت که حقوق بشر به مفهوم کنونی آن مرهون نظریاتی است که زمانی دست‌نیافتنی و خیالی به نظر می‌رسید. اگرچه تفکر حقوق بشر به مفهوم حقوق بنیادین برای همگان در اعلامیه‌های جهانی حقوق بشر، میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، کنوانسیون بین‌المللی رفع هرگونه تبعیض نژادی، کنوانسیون حقوق سیاسی زنان، کنوانسیون حقوق کودک و سایر اسناد بین‌المللی به رسمیت شناخته شده است، ولی نمی‌توان خلأ این فرایند را در زمینه تعهدات بین‌المللی افراد انکار کرد. امروزه با تثبیت نسبی تکالیف دولت‌ها باید در فکر شناسایی تعهداتی (اگرچه اخلاقی) برای شهروندان تمامی نقاط جهان در قبال همدیگر بود و این ایده را تبلیغ کرد که می‌توان آنها را با وجود تمامی اختلافات نژادی، فرهنگی، سیاسی، مذهبی و ... به هم پیوند داد و در تعیین سرنوشت همدیگر سهیم نمود.

آثار عملی این روند را نمی‌توان نادیده گرفت: اولاً، احساس تعلق و داشتن هویت جهانی، انگیزش لازم را برای دفاع از حقوق هموعان در تمام نقاط دنیا ایجاد می‌کند که این حقوق، لزوماً به حقوق ابتدایی نوع بشر محدود نمی‌گردد؛ ثانیاً، دخالت در سرنوشت و امور دیگران تنها به انجام تعهد (که به دلیل پایدار نشدن این مفهوم، حداقل در مراحل ابتدایی بیشتر جنبه اخلاقی دارد) محدود می‌گردد. برای مثال قائل شدن هویت برای شهروندان دیگر کشورها - که در دید وسیع‌تر به عنوان شهروندان جهانی محسوب می‌شوند - در تصمیم‌گیری‌های جوامع مردم‌سالار، حق دخالت

دولت‌ها را در امور داخلی دیگران (با مجوز قبلی سازمان ملل متحد) محدود به مواردی می‌کند که شهروندان جهانی بدان نیاز دارند. بنابراین هر نوع دخالت نامشروع بر مبنای «احترام به فرهنگ نهادینه شده شهروندی جهانی» منع می‌گردد.

اگرچه تا رسیدن به کمال این ایده و مشاهده آثار عملی آن، راه طولانی در پیش است، اما نمی‌توان انکار کرد که ایده شهروندی جهانی جز با تعریف معیارهای استاندارد برای «عدالت در سطح جهانی» قابل تحقق نیست.^۵ این کار را میلر در یکی از مقالات خود با عنوان «تعیین سرنوشت خود در سطح ملی و عدالت جهانی»^۶ - البته به نحو قابل انتقادی - انجام داده است: (Miller (B), 2000: 175-179). او برای رسیدن به عدالت جهانی سه تعهد را به عنوان مبنای برمی‌شمارد: نخست، تعهد به احترام است که مبنای حقوق بشر را در میان تمام ملل تشکیل می‌دهد؛ دوم، از نظر او اشخاص و اجتماعات باید از اعمالی که برای تشکیل آنها زیان آورند، پرهیز کنند؛ سرانجام اینکه، باید تضمین حاصل شود که تمام اجتماعات سیاسی فرصت تعیین آینده (سرنوشت) خویش و اجرایی کردن عدالت مورد نظرشان را در میان اعضای خود دارا هستند. نکته اخیر را باید عملی کردن اعتقاد به تحمل عقاید دیگران و احترام به آنها دانست که یکی از لوازم رسیدن به عدالت جهانی شمرده می‌شود.

بنابراین، میلر ایده جهان‌میهنی را انکار و پرداختن به عدالت جهانی را توصیه می‌کند. بر او چنین خرده گرفته‌اند که زمینه تفوق ایده‌های سرمایه‌داری را فراهم می‌سازد و در دیدگاه او هیچ تضمینی برای تأثیر عقاید - هرچند درست و عادلانه‌تر جوامع ضعیف - وجود ندارد (White, 2003: 226). همچنین، نمی‌توان تفسیر مفهوم عدالت را به اراده دولت‌ها واگذار کرد و آن‌را در شرایط یکسان دارای مفاهیم متعدد دانست. بنابراین، باید مبنای دقیق و مشترکی برای عدالت در مفهوم جهانی ارائه شود تا این عنوان موجب سوء استفاده صاحبان قدرت نشود که تاکنون این مبنای ارائه نشده است؛ البته تا حدی می‌توان این مشترکات را از اصول کلی اسناد و مقررات بین‌المللی استنباط کرد. اصل برابری، آزادی، حمایت، برائت و ... از جمله اصولی هستند که رعایت آنها در مورد شهروندان جهانی (اتباع داخلی و خارجی‌ها) پذیرفته شده است. لذا اکنون باید به دنبال اشتراک‌های دیگر و مهمتر از آن «اجرایی کردن عدالت» بود.

۳. تحلیل قوانین داخلی و مقررات بین‌المللی درباره حقوق شهروندی

بررسی اجمالی مقررات موجود نشان می‌دهد که مفهوم حقوق شهروندی همیشه با حقوق بشر

همراه بوده و با وجود مطالعه و تحلیل جداگانه آنها از سوی اندیشمندان، در عمل تفکیک خاصی در این مورد صورت نگرفته است. باعث خوشحالی است که اسناد بین‌المللی موجود، تا حد زیادی زمینه معرفی مفاهیم حقوق بشر و شهروندی را فراهم ساخته‌اند. در حقوق داخلی، تصویب قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی را باید نقطه عطفی در قانون‌گذاری داخلی در عرصه حقوق بشر و شهروندی محسوب داشت. البته این نحو از تنظیم مقررات به معنی فقدان مفاهیم مذکور در نظام حقوق داخلی نیست. قانون مذکور را باید اقدامی محسوب داشت که بر اساس آن تلاش گردیده تا مجموعه حقوق شهروندی مندرج در اصول قانون اساسی و معاهدات بین‌المللی که جمهوری اسلامی ایران به عضویت آنها درآمده است، در کنار هم گردآوری شود. در دو بخش جداگانه به بررسی اسناد و معاهدات بین‌المللی موجود و مقررات داخلی (قانون اساسی و قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی) در زمینه حقوق شهروندی پرداخته خواهد شد.

۳-۱. حقوق شهروندی در اسناد و معاهدات بین‌المللی

هدف از این بررسی، معرفی و بررسی کامل این اسناد نیست، بلکه بیشتر منظور این است که مفهوم شهروندی در اسناد بین‌المللی تا چه حد مورد توجه قرار گرفته است و آیا می‌توان از مطالعه در آنها به قواعد و اصولی برای تقویت تئوری شهروندی جهانی دست یافت؟ قبل از بررسی اختصاری این اسناد، باید متذکر شد که قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی نباید به نحوی تفسیر شود که مغایر با تعهدات بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران باشد. چراکه بنابر ماده ۹ قانون مدنی «مقررات عهدی که بر طبق قانون اساسی بین دولت ایران و سایر دول منعقد شده باشد در حکم قانون است». از جمله تشریفات مذکور برای اعتبار عهد و توافقی‌های منعقد شده با دولت‌ها و سازمان‌های خارجی در اصل ۷۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده است که به موجب آن «عهدنامه‌ها، مقاله‌نامه‌ها، قراردادهای و موافقت‌نامه‌های بین‌المللی باید به تصویب مجلس شورای اسلامی برسد».

بنابر بند ۳ ماده ۱ منشور ملل متحد «حصول همکاری بین‌المللی در حل مسائل بین‌المللی دارای جنبه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی یا بشردوستانه است و پیشبرد و تشویق احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی برای همه و بدون تمایز از حیث نژاد، جنس، زبان یا مذهب» از جمله اهداف ملل

متحد محسوب می‌گردد. اگرچه در این بند از اهداف «ملل» سخن به میان می‌آید، اما در مقام همکاری، فقط دولت‌ها دخالت دارند که البته این امر را باید از جهت تنظیم روابط بین‌المللی و حفظ حاکمیت کشورها توجیه کرد. چنانچه در مقدمه منشور ملل متحد نیز ابتدا از «مردم ملل متحد» سخن به میان می‌آید، حال آنکه در ماده ۳ قید گردیده‌است: «اعضا اصلی ملل متحد، دولت‌هایی هستند [...]» که این ماده به عضویت دولت‌ها - و نه افراد - در سازمان ملل متحد دلالت دارد.

اعلامیه جهانی حقوق بشر را باید یکی از مهمترین اسناد بین‌المللی محسوب داشت که حقوق مردم را بدون قائل شدن تفاوت مبتنی بر سن، جنس، نژاد، مذهب و ... به رسمیت می‌شناسد. با اینکه در اعلامیه (به لحاظ ماهیت آن) ضمانت‌اجرائی برای رعایت حقوق بشر پیش‌بینی نشده است، اما شمارش حقوق بنیادین در این سند، ارزشمند به شمار می‌آید. در مقدمه اعلامیه، مباحثی مطرح شده که به روابط مردم جهان جنبه ارزشی می‌دهد و شناسایی برخی از حقوق از سوی همه آنها را یادآور می‌سازد. برای مثال در قسمتی از آن چنین آمده است: «از آنجا که مردم ملل متحد ایمان خود را به حقوق اساسی بشر، مقام و ارزش فرد انسانی و تساوی مرد و زن مجدداً در منشور اعلام کرده‌اند و تصمیم راسخ گرفته‌اند که به پیشرفت اجتماعی کمک کنند و در محیطی آزاد وضع زندگی بهتری به وجود آورند [...]» به صراحت مردم را مورد خطاب قرار می‌دهد. البته به هنگام اجرای حقوق بشر در مقدمه بیشتر به دولت‌ها توجه شده است و در واقع تنها «[...] دول عضو متعهد شده‌اند که احترام جهانی و رعایت واقعی حقوق بشر و آزادی‌های اساسی را با همکاری سازمان ملل متحد تأمین کنند».

در ارتباط با اجرای بهتر عدالت و رسیدن به اهداف مورد نظر شهروندان، ممکن است این پرسش مطرح شود که دولت‌ها یا افراد، کدام یک می‌توانند عدالت را اجرا کنند و در مسائل مختلف به روشی عمل نمایند که به سود تمام شهروندان باشد؟ در این زمینه نمی‌توان نقش یک زمامدار نکته‌سنج را انکار کرد (Graham, 2000: 69) و دقیقاً به همین دلیل است که اسناد بین‌المللی در مقام تحمیل تعهد در حوزه حقوق شهروندی و بشر همواره دولت‌ها را خطاب قرار می‌دهند و مردم عادی را تنها «دارای حق و مساوی باهم» محسوب می‌دارند. البته در پاره‌ای از موارد، حس همبستگی شهروندان جهانی را به تعهداتی ملزم می‌نماید که اگرچه جنبه اخلاقی دارد، اما استمرار آن منجر به ضمانت‌هایی خواهد شد که از حیطة وجدانیات خارج‌اند و ملموس‌تر به نظر می‌آیند. برای مثال: عدم همکاری یک کشور در خسارات عمده وارده به کشور همسایه، در اثر حادثه غیر مترقبه، ممکن است عمل متقابلی را موجب گردد که اگرچه به لحاظ ملزم نبودن

کشورها به مساعدت به هم در هنگام حوادث غیر مترقبه و گسترده اشکالی نخواهد داشت، اما نمی‌توان آثار عملی این عدم کمک‌رسانی را از حیث افزایش شمار قربانیان و آوارگان انکار کرد. در مثال مذکور، شهروندان جهانی خسارت می‌بینند و باید راهی برای اجبار دولت‌ها به همکاری گسترده در این موارد یافت تا مناقشات سیاسی موجود در روابط آنها منجر به فدا شدن شهروندان نگردد.

شاید برای رفع این اشکال، بند ۱ ماده ۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی به گونه‌ای درصدد ایجاد یک همبستگی جهانی است. به موجب بند مذکور «هرگاه یک خطر عمومی استثنایی (فوق‌العاده) موجودیت ملت را تهدید کند و این خطر رسماً اعلام بشود، کشورهای طرف این میثاق می‌توانند تدابیری خارج از الزامات مقرر در این میثاق به میزانی که وضعیت حتماً ایجاب می‌نماید، اتخاذ نمایند. مشروط بر اینکه تدابیر مزبور با سایر الزاماتی که بر طبق حقوق بین‌الملل بر عهده دارند، مغایرت نداشته باشد و منجر به تبعیضی منحصرأ بر اساس نژاد، رنگ، جنس، زبان، اصل و منشأ مذهبی یا اجتماعی نشود». اگرچه این بند از حیث اختیار و نه ملزم کردن دولت‌ها در اقدام هماهنگ بین‌المللی در مواقع اضطراری دارای اشکال است، اما آشکارا می‌توان از آن دریافت که چگونه امکان دارد فراگیر شدن یک خطر و تهدید موجودیت یک ملت توسط آن، اقدام هماهنگ جهانی را برای مقابله با آن برانگیزد. در این بند نیز اقدامات جهانی محدود به دولت‌ها شده است و نمی‌توان به شهروندان جهانی این اختیار را داد که در موارد اضطراری خود تصمیم‌گیری کنند. این ماده بیشتر بر این امر دلالت دارد که مردم تمامی نقاط جهان به همدیگر احساس تعلق دارند و این امر به نوعی این قانون‌شکنی را مجاز می‌دارد و به دولت‌ها اجازه می‌دهد که «تدابیری خارج از الزامات مقرر در میثاق» را البته مشروط به عدم تبعیض، اتخاذ نمایند.

۳-۲. بررسی قوانین داخلی در باب حقوق شهروندی

در حقوق داخلی هر کشور، قانون اساسی به عنوان مهمترین قانون که در آن اصول عمده و اساسی در اکثر زمینه‌ها - از جمله حقوق ملت و شهروندان - قید گردیده است، مورد توجه می‌باشد. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز اصولی را می‌توان یافت که به طور صریح یا ضمنی به حقوق شهروندان ارتباط می‌یابند. حتی فصل سوم (شامل اصول ۱۹ تا ۴۲) به «حقوق ملت» اختصاص یافته است که نسبت عمده‌ای از اصول قانون اساسی را شامل می‌شود. قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی در قالب یک ماده واحد و ۱۵ بند به بررسی ابعاد

مختلف حقوق شهروندی پرداخته است. بنابر صدر ماده واحده قانون مذکور «از تاریخ تصویب این قانون، کلیه محاکم عمومی، انقلاب و نظامی، دادرها و ضابطان قوه قضائیه مکلفند در انجام وظایف قانونی خویش موارد ذیل را به دقت رعایت و اجرا کنند». در مواد بعدی بیشتر به مسائلی پرداخته می‌شود که جزء حقوق دادرسی انسان‌ها می‌باشد. برای مثال می‌توان به منع اعمال سلاطین شخصی و سوء استفاده از قدرت در کشف و پیگرد جرایم، رعایت حق دفاع، منع شکنجه و هر نوع رفتار غیرقانونی با متهمان و مجرمان در هر مورد اشاره کرد.

بررسی اصول قانون اساسی درباره «حقوق ملت» نشان می‌دهد که این اصول، علاوه بر حقوق فطری انسان‌ها، حقوق دیگری را برای شهروندان مقرر داشته‌اند که محصول پیشرفت در مفاهیم حقوق بشر بوده است. قانون اساسی به طور جداگانه از دو اصل «حق حیات» و «آزادی» سخن به میان نمی‌آورد؛ اما این حقوق را در قالب مصون ماندن جان (اصل ۲۲) و آزادی بیان (اصل ۲۴) بررسی می‌کند. بیان حقوق ناشی از شهروندی در قالب حقوق ملت، این تردید را به وجود می‌آورد که غیر ایرانیان در ایران از چنین حقوقی محروم هستند. با این حال، اطلاق اصول مختلف و قائل شدن حق بر تحصیل تابعیت ایران در اصل ۴۲ مبین آن است که چنین حقوقی برای تمامی افراد در ایران وجود دارد. هرچند که تضمین اجرا و رعایت آن در مورد اتباع کشورهای دیگر ممکن است با محدودیت‌هایی روبه‌رو شود.

سه اصل ۱۹ الی ۲۱ قانون اساسی، به بیان یک موضوع مهم در زمینه حقوق شهروندی اختصاص دارد: «مساوات و برابری». قانون اساسی، تمامی مردم ایران را صرف‌نظر از خصوصیات شخصی و قومی آنها دارای حقوق مساوی می‌داند (اصل ۱۹) و آنها را به طور مساوی در حمایت قانون قرار می‌دهد (اصل ۲۰). همچنین برای اینکه تردیدی در مورد تضمین حقوق زنان مطرح نگردد، اصل ۲۱ به بیان مصادیق مهم حقوق زنان می‌پردازد. این مصادیق، همان‌گونه که از اصل ۲۱ برمی‌آید، در بردارنده تمامی حقوق زنان نیست و ذکر آنها تنها از جهت بیان موارد مهم است.

در مقام بررسی قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی، باید اظهار داشت که محتوای این قانون، با عنوان بلندپروازانه آن انطباق ندارد. چراکه برخلاف تصویری که در تدوین قانون مذکور مدنظر قرار گرفته، از یک سو، حقوق شهروندی محدود به حقوق مندرج در قانون مذکور که بیشتر با دادگاه و دادرسی ارتباط می‌یابند، نیست؛ از سوی دیگر، دقت در رعایت تشریفات و انجام دادرسی به طور صحیح و قانونی، تنها راه حفظ حقوق شهروندی نیست. در واقع،

مجلس شورای اسلامی به جای توجه به «لایحه حقوق شهروندی و تأسیس نهاد ملی دفاع از حقوق شهروندی» که بررسی آن در کمیسیون لوایح دولت متوقف گردیده، به تصویب قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی اقدام کرده است؛ حال آنکه لایحه مذکور متضمن مقررات مفصلی در تضمین حقوق شهروندی بوده و قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی به هیچ‌وجه دربردارنده تمامی آنها نیست.

نتیجه و پیشنهادها

حقوق شهروندی در مفهوم امروزی آن تنها به «حقوق» و «منافع» شهروندان اختصاص ندارد. در یک نگاه گسترده می‌توان از تعهداتی سخن گفت که شهروندان بدان ملزم هستند. اگر زمانی فقط حق شهروندی مورد بحث و جدل قرار می‌گرفت، دلیل آن عدم شناسایی این حقوق برای تمام یا برخی از شهروندان بود و بعدها تلاش‌های نظری و عملی (ارائه تئوری‌ها و وقوع انقلاب‌ها) منجر به تثبیت حقوق گردید. امروزه دیگر مشکل به رسمیت شناختن حقوق شهروندی مطرح نیست و برای قوام ساختارهای مردم‌سالار و اجرایی کردن مفاهیم حقوقی باید از تعهداتی سخن گفت که هر یک از شهروندان بر عهده دارند. مشارکت در امور جامعه، فعال بودن در عرصه‌های مختلف - متناسب با تخصص و علاقه - داشتن کارکرد در نظام اجتماعی و به طور کلی جزء جامعه بودن را باید از آثار این نظریه دانست. داشتن کارکرد و تعهد، در ابتدا با نوعی الزام اخلاقی و ارزشی سپس با اجبار گروهی و اجتماعی و سرانجام با التزام به موجب قانون همراه خواهد بود که توسل به هر کدام از مراحل مذکور بسته به اجرای مرحله قبل و آمادگی اجتماعی دارد. «انگیزش» عامل مهمی است که نمی‌توان اهمیت آن را در پذیرش سریعتر و نهادینه شدن این نظریه انکار کرد؛ تا زمانی که افراد به جامعه خویش از هر نظر احساس تعلق نکنند، نمی‌توان از آنها انتظار داشت که جامعه را برای رسیدن به آرمان‌هایش یاری کنند. اگر این ایده پذیرفته شود؛ اولاً، حقوق شهروندی لزوماً به مفهوم تفوق حقوق شهروندان بر تکالیف آنها در تمام شرایط نخواهد بود و ممکن است که در شرایط بحرانی و اضطراری تعهدات ایشان بر حقوقشان مقدم شناخته شود؛ ثانیاً، حقوق شهروندی نماد «هویت» خواهد بود که در وهله اول تمامی اتباع و مقیمان یک کشور و در مرحله پیشرفته‌تر تمامی مردمان جهان را به هم پیوند می‌دهد. عملی شدن نظریه شهروندی جهانی به مفهوم کم‌رنگ‌تر شدن هویت ملی اشخاص نیست. زیرا حقوق و تعهدات شهروندی در عرصه فراملی بسیار محدودتر

از آن چیزی است که در سطح داخلی مطرح است و در این حوزه دخالت دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی در تصمیم‌گیری‌ها و اجرای آنها بر عملکرد انفرادی شهروندان اولویت دارد. در مقام نتیجه‌گیری از قوانین داخلی راجع به حقوق شهروندی باید گفت که این مقررات بیشتر به حقوق بنیادین و شهروندی به مفهوم سنتی آن نظر دارند. با این تفسیر، قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی را نمی‌توان اقدامی جامع برای تضمین حقوق شهروندی و تشریح جزئیات این حقوق که کلیات آنها در قانون اساسی بیان شده، محسوب داشت. این قانون جامعیت لازم را از حیث شمول تمامی جنبه‌های حقوق شهروندی دارا نیست. بهتر آن است که زمینه تعلق شهروندان به یکدیگر و به جامعه (داخلی و جهانی) در قالب قانونی جامع پیش‌بینی شده و ضمانت‌های اجرایی برای تضمین این حقوق در نظر گرفته شود. همچنین، مقررات بین‌المللی را باید به سود دخالت دولت‌ها در معادلات بین‌المللی (و در واقع بین‌دولت‌ها) تفسیر کرده و از این طریق جلوگیری از دخالت مستقیم شهروندان از حیث تصمیم و اجرا را با ضرورت حفظ حاکمیت دولت‌ها و جلوگیری از هرج و مرج توجیه نمود. در آینده - همسو با ارتقای فرهنگی و اجتماعی - بهتر است تا زمینه بهتر و هماهنگ‌تری برای تعلق شهروندان به همدیگر در اسناد بین‌المللی تعریف شود و با مطالعات دقیق و حساب شده زمینه تحقق جنبه‌های مثبت نظریه شهروندی جهانی فراهم گردد.

یادداشت‌ها

۱. مصوب ۱۳۸۳/۲/۱۵ مجلس شورای اسلامی.

۲. همچون راولز، در کتاب «نظریه عدالت»، فصل ششم: وظیفه و تعهد (Chapter VI, Duty and Obligation).
 ۳. اگرچه از این ایده به نوعی محدودیت ثروت نیز استنباط می‌شود، ولی از آن می‌توان این‌گونه برداشت کرد که افراد در جامعه حق دارند از حیث دارایی و حقوق خصوصی پیشرفت کنند و در واقع تفاوت ایده‌های منطقی مطرح با مکتب سوسیالیسم در همین نکته است؛ به عبارت دیگر، روسو امکان دارا شدن از حد عدم فروش خود تا عدم خرید دیگری را مجاز می‌داند و این بهترین دلیل برای به رسمیت شناختن حقوق خصوصی برای شهروندان است.

4. Bounded Citizenship

۵. با در نظر گرفتن ماهیت مُدن که ناشی از اتحاد جمعی است، بیشتر فیلسوفان معتقدند که باید مشارکت مسئولانه مردم را هدف و مبنای رسیدن به مدنیت به معنی سنتی آن قرار داد. این ایده از همان ابتدا به نوعی در جمهوری افلاطون و سیاست ارسطو تقویت شده است. با این حال ماهیت حقیقی عدالت، به عنوان هدف غایی مدنیت، در میان فیلسوفان مورد اختلاف است. (برای دیدن پاره‌ای از دیدگاه‌ها ر.ک: (Graham, 2000: 61-77). به طور کلی، به نظر می‌رسد که به جای استدلال برای اثبات برتری هر کدام از دیدگاه‌ها، باید به دنبال ایجاد وحدت و نزدیک‌تر کردن

آنها به همدیگر بوده؛ داشتن جامعه‌ای با مشارکت عادلانه مردم، برای رسیدن به اهدافی که برای پیشرفت مستمر تمدن لازم است. برای رسیدن به این نتیجه نیز چاره‌ای جز ایجاد هماهنگی میان دو مفهوم «مدنیت» و «اخلاق» وجود ندارد.

6. National Self-Determination and Global Justice.

منابع

فارسی

- آدامز، یان. «متافیزیک و سیاست (بخش دوم)»، ترجمه سعید مجیبی، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، سال هجدهم، شماره یازدهم و دوازدهم، مرداد و شهریورماه ۱۳۸۳.
- قاری سیدفاطمی، سید محمد، حقوق بشر در جهان معاصر (درآمدی بر مباحث نظری، مفاهیم، مبانی، قلمرو و منابع)، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۲.
- قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی، مصوب ۱۳۸۳/۲/۲۱، نقل از روزنامه رسمی شماره ۱۳۸۳/۳/۲-۱۷۲۴۹.
- کانت، ایمانوئل، فلسفه حقوق، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، نقش و نگار، تهران، ۱۳۸۰.

لاتین

- Dean, Hartley. *Welfare, Law & Citizenship*, First Publication, Prentice Hall, Harvester Wheatsheaf, Hertfordshire 1996.
- Graham, Jill W. Promoting Civic Virtue Organizational Citizenship Behavior: Contemporary Question Rooted in Classical Quandaries from Political Philosophy, *Human Resource Management Review*, Volume 10, Number 1, 2000. pp 61-77.
- Heater, D. *World Citizenship Cosmopolitan, Thinking and its Opponents*, Continuum, London 2002.
- Locke, John. *Two Treatises of Government*, Peter Laslett Edition, Mentor Books, New York 1965.
- Marshal, T. H. *Sociology at the Crossroads and Other Essays*, Heinemann, London 1963.
- Marshal, T. H. and Bottmore, T. *Citizenship and Social Class*, Pluto Press 1992.
- Miller, David (A). "Bounded Citizenship" in Miller, *Citizenship and National Identity*, Polity, Oxford 2000. pp 81-96.
- Miller, David(B). "National Self-Determination and Global Justice" in Miller, *Citizenship and National Identity*, Polity, Oxford 2000. pp 161-179.
- Rawls, J. *Political Liberalism*, Columbia University Press, New York 1983.
- Rawls, John. *A Theory of Justice*, Oxford University Press 1993.
- Rousseau, Jean-Jacques. *Emile*, translated by Barbara Foxley, Everyman Press 1993 [1762].
- Rousseau, Jean-Jacques. *the Social Contract*, Oxford University Press 1994.
- White, Stuart. *Republicanism, Patriotism, and Global Justice*, in: forms of Justice, Critical Perspectives on David Miller's Political Philosophy, Edited by Daniel A. Bell and Avner de Shalit, Rowman & Littlefield Publishers Inc, United States 2003.